

پنجان که اقرار وحدت وجود نوعی از بنی ادنی است همچنان قول بوجدت شهود تقریر ماثوری است اسن بیان الاله
الاعده است و راه همین شاهراه محمد رسول الله علیه و سلم است

حسن خویبر او نپسندد شریک را آمینه را بدست نگیرد نگار ما

میرشاه لدعا قدس سره میفرمود از خاک سید اسمعیل بوی عرفان می آید و علامه مازنی میفرمود میر عبد العلیل گفت و منی صاحب سخن
بود گویا پر تو سید اسماعیل انوار بر ساحت احوالش یافته قاسم اسرار گردید آرا مگایست شمس آید من قوابع قنوج است

سید شریف بن سید عمر از نزاد سید محمد مغربی است تحصیل علمی بجدت و اله خود نمود و میر شیخ ابوالفتح بن شیخ الهادی
خیر آبادی است از وی خرقه خلافت پوشید از حقائق و معارف غنی و افرید گرفت و دل مبدی اصل برست و بیشتر

اوقات مطالعه کتب سلوک و اقوال و احوال صوفیه اشتغال داشت نسخ مرقه المبتدین در حواصی مشایخ است کتابی
متوسطه مفید نوشت و در جمیع کلمات مشایخ کوشش موفور بجای آورد و از راه مضمون نفس خود کتاب ابناء مکتوب موعود

ساخت میر آزاد گفته شکر الله علیه

سید کریم الحداد از احفاد سید محمود اکبر بگرامی است بزرگ عمد و عمد و عصر و تخلق با خلاق الهی بود حکومت سمانه پور کرده
در آخر عمر خانه نشین شد و اوقات گرامی بطاعت و ریاضت مهور میداشت از شدت دل از جهان فانی برگرفت طریقی

و صیبت او قبر او را با زمین موار کرده اند از آثار خیر او است مسجد در وسط محله میدا پوره

میر سید محمد ترمذی کاپوی اصل ایشان از سادات ترمذ است آبا که امر او در جالندار از قوابع از پور سکونت
داشتند اند پرورش میر ابو سعید در کاپوی طرح اقامت بخت وی در غنفلوان تحصیل بخندت شیخ یونس که غافل عامل

و محدث کامل بود تلمذ کرد و تا سلطان تغتاز دانی گذرانید و اجازت حدیث فرا گرفت شیخ یونس در حفظ شریعت غایب
میکوشید تشریح استاد در مزاج و مزاج ایشان تاثیر تمام کرد و نور متابعت نبوی سر تا پای ایشان فرو گرفت و ترمذ کتب

تحصیل قدسی پیش مولانا عمر جاجوی و اکثری در حلقه درس شیخ جمال اولیا کوزوی گذرانید و در فضیلت مصوری رتبه
بلند حاصل نمود و هم شیخ جمال در طریقه علییه پیشتر بیت نمود و اجازت سلاسل دیگر گرفت بعد چندی با کبریا رسید

التاس طریقه علییه نقش بندیه از میر ابو العلاء احراری نمود در حضرت امیر با کمال التفات تلقین فرمودند جناب ایشان
دو ام دلی بر بیان دیده گریان داشته اند و است و شش سال از او از عمر علی الاتصال صائم بوده اگر عارضه جسمانی

لاحق میشد و او وقت شب استعمال میکرد و میفرمودند که صحت و بیماری در دست شیت باری است اگر او بجان
صحت خواسته است دو وقت شب هم نافع خواهد شد پس چرا لذت صوم را بر باد دهیم میر آزاد در گفته که وی

در آثر عمر عیسوی المشهد بوده و در مقام قطبیت کبری شکلن گردیده یعنی پناهنده حیار اموات از عیسی علیه السلام واقع
 میشد احیاء قلوب از ایشان واقع شد از مصنفات شریفه تفسیر سوره فاتحه و روائح ابعبارت عربی و رساله تحقیق روح
 و اسرار التوحید و ارشاد السالکین و رساله فناء رساله عقاید صوفیه و رساله عمل و معمول و رساله واردات مست در سلطنة
 وفات شد رحمة الله تعالی

میر سید احمد بن میر سید محمد کالپوی رح و ارث ولایت محمدیه و حامل ریاست احمدیه است از عتفوان نشوونما فروغ
 رشد و نور ولایت از حسین هایون عیانت سید فیاض تعالی شان جمال صوری و کمال معنوی هر دو با هم از انبیا و ائمه
 ابتدا احوال و امن سبب انش صوری بر زدند و از صاحبی تا بیضاوی نزد شیخ محمد افضل ال آبادی گذرانیدند و
 در عمر بست و چهار سالگی بر سنه نشستند و مجلس ارشاد و تلقین گرم ساختند او سبحانه تعالی و افزای اعتبار و اشتها از آن
 فرمود باوصف این دقیقاً از دقایق فقر و انکسار و فرنگی گشتند پدر در باره پسر کمال عنایت بود میفرمود محمد و احمد
 یکی است آنجناب میل بسبب تمام داشتند و مجلس سماعی آراستند شیخ محمد افضل از ال آباد نامه پیام فرستادند که آمدن
 من محال است موافقت یاران نتوانم و خلاف یاران هم نتوانم کرد ایشان باکی طلب استند و بعد از قدم شان هر دو
 موقوف گردن مات مع فی شش فرزند ایشان شاخه فضل ابد جامع دانش صورت و معنی بودند و بر روش پروردگار
 قدیمی راسخ داشتند بعد ایشان سلطان ابو سعید فرزند ایشان جانشین پر شدند صاحب دوام حضور و ذوق شریف
 بودند و عرفان تخلص میکردند از نسیج طبع و اله است

دیروز که دل رفت ز کاشان ما
 لیل گویان برون شده از خان ما
 امروز شنیدم اناسیلی میگفت
 گلابانگ زگر شنوز دیوانه ما

وفات ایشان در ششلا بوده بر فون الفردوس تاریخ وفات است بعده سید احمد سعید فرزند ایشان زیب افزای
 سجاده آباد کرام و خضر راه سرگشنگان با دیو غرام آمد میر آزادی نویسنده که چون فقیر بار او حجاز فیض طراز از بلگرام
 برآمد و بر موضع چوره این طرف دریای حین عبور افتاد صحبت با بکرت ایشان را دریافت
 شیخ عبد الحفیظ فرسوری بگرامی در عتفوان شباب از وطن بلوت پدر و خد اطلبی برآمده در کاپی مرید سید میر محمد
 و نعمت فراوان از میر سید احمد فر گرفت و مثال خلافت و اجازت حاصل نمود شخاش این است چون فقیر
 احمد بن محمد شیخ پناه متعلق آگاه شیخ عبد الحفیظ را دید که کبج و جوه آراسته است و بشریت غرا پر است
 بعد از تمام مومی الهی سلوک طریقت اجازت داد که هر که خواهد توبه نماید یا طریق حق خواهد بان شیخ پناه رجوع

آرد بی تامل و بی درنگ اجراء نفع نماید چنانچه به معنی عبارت شیراز اشعارت منور است
اگر شراب خوری جرعه فشان بر خاک ازان گناه که نغمی رسد بغیر عیب پاک

خداوند سبحان و مشاگردان را مقبول خویش و مقبول خلق گرداند

سید درگاه‌های بگرامی کتب درسی علی الترتیب تحصیل نمود و بنیاد مستقامی بنام کالج علمی کالج بود و قاتیبه فراغ خواند و از
مراتب عالی بنائز عالی افتاد و تمام و پانچین مشغول در رس و یاد آتی بر آورد و بعد مسئله از نگنای اسکان
بوسعت آبادلا مکان شتافت رحمة الله تعالی

میر سید مبارک محبت بگرامی امام مسجد الاحوال و الفروع بود و کومل حیا است و از ازل بدعت می نوازست
و در علوم ظاهری و باطنی یگانگی و در تقوی و طهارت ممتاز زمانه میز است در حقوان شباب که سعی تحصیل علم است
و از برایت تا نهایت علوم بر پنج وقت با اتقان تحصیل نمود و در بی اشرفیت بر در و طولی خدمت خواجده شریف در فرزند خواهد
محمد باقی بالله نقشبندی قدس سره گذرانید و از او به آفرین خانه شیخ نورالحق بن شیخ عبدالحق دهلوی سکونت فرزید
و علم حدیث ازان جناب اخذ کرد و در بین فن اشرفت بهمان عالی بهرسانید و تمام عمر در خدمت کلام نبوی فنا ساخت
و بلقب محدث بلند آوازه گشت میر آزاد او را در آثار اکرام بقطب الحدیثین یاد میکنند هر چند که کلمه قادر به تودیت
بجناب میر سید عبدالفتاح عسکری احمدآبادی کرد و بوطن خود کرده برسد و کل وقعات متکلی گردید و بقیه عمر گرامی
بتدریس علوم سیاحت شریعت و ریاضت و یاد باری عز شانه صرف نمود و در امر معرفت و نبی غیر المنکر پریمی بود

مجال نداشت که در حضور اقدس سرمدی از جاوه شرع متین انحراف نماید و با آنکه بسیار لطیف طبع نکته شیخ لطیف گو بود
صاحبی داشت که زهره مردم در حضور وی آب میشد و سماش بوضع صفا و نزاکت میکرد و نشنگاه خاص و پیش مسجد
چنان صغنی و پاکیزه میداشت که نمون سینه صفا دلان و دیده پاک میان توان گفت میر آزاد در گوایان بیت را از

زبان میر گفته باشد

حباب خوش مشتم میزیم بوضع صفا ز آب صفت بنا کرده اند منزل من

میر طفیل محمد بگرامی میفرمود روزی شرف خدمت حضرت میر در یافتیم برای تمیید و حضور بنام ستر بود و ناگاه بر زمین افتاد
بسرعت تمام شتافته نزدیک رفتیم بعد ساعتی در افتاد که کیفیت استفسار کردم بعد ما الله بسیار فرموده روز است که
مطلقا از جنس غذا میسر نیاید و درین سه روز با هیچکس لبیا اظهار نکشود و دام نگردد و بسیار وقت دست داد فی الفور
از آنجا بکان خود شتافتیم و طعامی شیرین که مرغوب ایشان بود میساخت حاضر آوردیم اول خود شتافت بسیار نظر نمود

در میان آن بزرگان فرمود سخن گوید پیشه طلبی شد اگر آن نماز نشود گفتم حضرت بفرمایند فرمود روزنامه اطلاع فقرا این طعام در
 اشراف گویند برین نزد فقها و اکل آن جائزست و در شرع بعد از سه روز میته حلال اما در نظر فقها اکل طعام شریف
 جائز نیست من چون این خدمت شنیدم بی چون و چرا برخاستم و طعام را همراه گرفته از آنجا برآمدم و بیرون در زمانی توخت
 کردم و طعام را باز آوردم و عرض کردم که هرگاه بنده طعام را برداشته بود حضرت را توقع بود که باز خواهم آورد
 فرمودنی گفتم حال که این طعام بی توقع حضرت آورده ام طعام اشراف نامند حضرت میفرمایند این طعامی را فرمود
 شما عیب فرستی بکار بردید و طعام را بر عفت تمام تناول فرمودید از محله شیر خود برآمده در میدان اقامت گزید
 و رعایا آباد کرد و مسجد و مسازل سکونت تعمیر نمود و گرد آلودی سوری حکم از خشت و گچ کشید تا از آسیب دندان
 و جوش و سیاه محفوظ باشد و بیشتر قوم را تک آباد کرد که اینها اکثر دیندار نماز خوان میباشند و مقرر کرد که رعایای
 مسلمین هر پنج وقت در مسجد حاضر شوند و نماز را بجا آید و اکتفا حاکمی عذر آورد و میسب پرسید گفت چون بنماز
 می آیم از کارها میمانم و نقصان در اجرت من را می باید پرسید هر روز بقدر وقت نماز چه مقدار نقصان آید من می
 گفت یک پیه فرمود یک پیه از ما باید گرفت و نماز باید خواند قبول کرد و دزدی این مالک در سجده آمد و طهارت نکرد
 نماز ایستاد میر بهشت کرد که نماز را بی طهارت خوانی جواب داد که یک پیه دو کا نشیتوان کرد میر بی اختیار
 خنده زد و پینه دیگر برای وضو اضافه فرمود رفت رفته حاکم را رخصت دلی در نماز بهم رسید و از تقاضای اجرت
 در گذشت و فوات میر رحمه الله تعالی در سال اتفاق افتاد و میر سجاد فرزند وی صاحب سجاده او شد و بی عالم
 عارفان و علوم بود و در نهایت خلق و شکستگی میگذرانند و تخم عمل صاحب مزرع زندگی می افشانند و در کمال
 جاودانی آرمید همان بهشت میر سجاد تاریخ رحلت اوست محرر سطور تا باشد علی گزارش میداد که آنچه از احوال
 و اوصاف حضرت میر در اینجا ذکر یافت اینها مع شنی زانده حال و وصف پدر و الا کفر این بی هنرست و سناری
 همین میان این برادر بزرگوار اتفاق افتاده یعنی در صفت علم حدیث و عمل بران و ازاله بدعت و کمال طهارت
 ظاهر و باطن و بیعت خاطر و قناعت در توکل و صبر و رضا و تسلیم و تذکر و نفع خلق و همیشه معنی و لطافت طبع و بند
 و قدرت افشار و بلاغت املا و تعمیر مسجد و مکان عمده از وسط شهر و سکونت مومنان در محل و رسیدن ایشان در
 پنج وقت از برای جماعت نماز و ارشاد طالبان و بهیبت و عظمت و جلال صورت با جمال بود و اگر اوصاف فضل و
 کمال گویند بگویند که بوده اند و برادر دینی و وطنی با هم هستند اینقدر تفاوت با ضرورت است که این جزو محقر با خاک
 برابر مناسبتی بهر حضرت میر در اوصاف بی نظیر او ندارد اما از جناب باری آرزو دارم که بهر کات بزرگان

نقشه‌ها و اساتذۀ ارجمند حدیث می‌خواندند تا تمام کار خود در دنیا و آخرت بخیر و خوبی گردد و ما ذلک علی السبیل الخیر
 خواجۀ عبید الله مشهور و خواجۀ کلان گرامی فرزند خواجۀ باقی با صد قدس است و شنیده‌اند پیدایش چنان می‌بود و فرزندش خواجۀ عبید
 بزرگ در تنهای عمر پدر بزرگوار میرزا هستی پوشیده از خواجۀ حضرت مجدد الف ثانی فرمودند امید از حیات کم مانده از احوال اطفال خیر از
 باید بود و طفل را که در ایام رضاعت بود و در حضور سبک طلبیده فرمودند توجیه باید کرد و حضرت مجرب حسب الامر توجیه کردند شبانه که
 اثر از سینه اطفال بر پدید آگشت خواجۀ برج و شنیده‌اند عالم قدس فریاد و سینه خواجۀ کلان بعد از بل سن نیز کتاب فضائل سوزنی و
 سوزنی که در بیابان کمال و تکمیل یاد آورده کرده مشایخ مقدار یک بیت تالیف کردند و در شنیده‌اند بساط هستی بر پدید
 در مقبره پدید فون گردید مقرر در زمان طلب علم در بیابان کمال زیارت قبور پر نور ایشان کرد
 خواجۀ عبید الله معروف و خواجۀ خرد از بطنی پدر گریست در صورت و سیرت با پدر و الا که شبانه است تمام داشت
 قرآن را حفظ کرد و علوم عقلی و نقلی تا آخر با استعداد تمام سبب نمود در سن بقدرت میگفت و بر فی حواشی بعضی
 کتب درسی تعلق نمود و در بیابان حضرت مجرب جا گرفت و بتفویض خلافت و ارشاد ممتاز گردید و بوضع آزادگی
 و درستی عمر سپرد و در شنیده‌اند بر حمت الهی پیوست

سید مرعی از اولاد سید ابوالواحد صاحب سنابل است بس بزرگ عالیشان ذات مقدس منور بود صاحب حسن
 شمائل و لطف خصائل حافظ کلام مجید شاگرد سید اسمعیل بگرامی و شیخ قنوی است و جامع فزاع در حلقه مدرس طایف
 ابوالوفا خواند با تقصای اسم شریف خود طلب ظاهری و باطنی را از بیست و نه فرمود توجیه سوخت داشت در شنیده‌اند
 همان قافی را و در راه نمود و بعد درین سال میرسد احمد بگرامی رحلت کرد وی از امر اصلاح بود میرزا آزاد ترجمه اول نوشته
 و نیز که میرسد محمد فرزند او پروراخته و گفته در مقام باگاسی تمام نظر باید کرد و سرسری نباید گذشت نسبت با درویشان
 چینی است شریف هر کس ادبی نسبتی باین طائفه علیه بهم رساند او را از خاک برداشته بعالم پاکد برزند و از انجمن
 عوام مخلوق تسرای خواص راه دادند مصداق این معاد سید است که با دنی طلبت یعنی رحلت کردن با سید مرتبه
 قدس سه در کمال هفتادین مقربان بارگاه الهی بلند پایه شد و پسر تفضل پیر کاسیاب گشت بجهان اند بوانفتت
 سال این گوشه و انورد بوانفتت حال چه که شما داشته باشد تشبیه صوری مقلد موسی را با وصف کفر از غرق نجات داد
 و فیض مصاحبت اہمیت قطریه بدل ساخته کج کرامت بر سر نهاد خوشا سعادت مندانی که سر بفرکان درویشان بسته‌اند
 و کلاه گوشه تلخ شایان شکسته

انچه ز مشهور از پر تو آن قلب سیاه
 کیمیای است که در خدمت درویشان

استی اللهم لا تحرمنا قبره واحشرنا في زمراهه

سید شاه حسین علی بن سید احمد سعید کاپوسی رحه ذکر پروردگار گشت میرزا او بگرای رحه در علی پور
 چور و اوران دیده بود که تا مقدم سال وفاتش شش هجریست ماده تاریخ وفات این صراع باشد و آواز شد غیب
 که فی غیبی دخل سعید حسین علی بیست پر دست وال بخور و هر عمل تمامست مع الامتقاست و در قریه چور و انداخت
 انتقال وی رحه در ششده بوده و در سنه پنجاه و هفت وفاتست فرزندش سید شاه ابو سعید معروف است
 شاه خیرات علی بن در ششده از میم بهر صد گاه وجود قدم نهاد آفتاب سیادت اکبر ماده تاریخ ولادت شریفست
 آثار بزرگی از خردی بر روی مبارکش نمایان بود و انوار سیادت از سفرین از حسین بعین عیان علوم متعارف و فنون
 متداول را اکتساب فرموده استحقاق فضل و کمال بجای پیرو الما قدر برسد افادت و سلوک نشست شصت
 اکتساب بر روی غالب بود و در تعلق و توابع نظیر خود داشت آکا بهر و از مریدان او چند مثل خان نظام علی صاحب شاه
 بو ندی بن شاه برکات و سید سلطان عالم و سید صاحب عالم هم ایشان اوستی بیت کردند و هم از پیشین می
 عجاز کردید نیز میرزا حسین علی بیست که کنونی نیز در طریقه نقشبندی ابو العلامه میرزا صاحب ایشان گردید و صاحب
 ایشان از میرزا صاحب است و اجازت کسب و بی علمه پیشه ستاد و هم نخستیم شاه نعمت رایه انتقال
 برکت اشکان سید خیرات علی رحه در ششده انتقال و از مریدان خود بطور بارها ایشان ملاقات و محبت بود و از ایشان
 پنج فرزند ماندند یکی سید نور محمد که بعد از پدر مالیکه زاده آقا که امر بر از بیست و شصت بود و در سن خلق و کون
 و همان فوازی با خلق و خشوع و خضوع با تالیق آتی بود و وفات ایشان در ششده بود و او که کلان کتابی از بار
 لغی صلیین ماده این وصالست و فرزند بزرگ ایشان سید شاه کاظم علی موصوف بود و در بیست و هفت سال
 و در ششده انتقال بگذرید و اول مرجم و متر خواهر خود را در میان کلان ایشان و از محرم بطور بارها ایشان در و طریقه که در
 و در بهوبال بزخورد و سیر فرالی بود و در سن نزدیک و ششده بجا رحمت حق آمد و در و با تالیق عالی که کیفیت لو که نبودند
 و در عسره و سیزده پیشانی و ملاقات و نظر است طبع میگذازانید در از انقلاب ایشان سید منظور احمد و فضل احمد
 و چهار دختر ماندند برادر خرد ایشان سید حسین احمد مرجم در ششده از گزشتن از اخلاف ایشان سید میرزا اعظم
 و سید جمال احمد و اول خویش میرزا کاظم علی مرجم و آخر خویش میرزا باب علی مرجم بوده اند و سید احمد تالیق میرزا اعظم
 در بخوبال برادر خود بر بهوبال قیام دارند و تاریخ گوی سلیقه ایشان بسیار نیکوست سید حسین احمد و اولی ایشان
 وقت انتقال طبیب از پیش خود را ندانند و ملاقات سوره حشر حسب معمول آغاز کردند و کثیرت سوره تمام شد

و طرف دیگر ایشان دست بر رو گذاشته جان بحق سپردند و بر آن سوم ایشان سید شاه باقر علی بن ابی طالب
 فتح العسفی به ششم در صبر و قناعت و حفظ طریقه خاندان خود یادگار سلف خویش اند و مولوی سید نور احمد صاحب
 بزرگ ایشان بسی ساج و ذوق هستند و بودند لاسیما در علم ادب و سوز و غیث طبع رساله کسبیه فی اصول التفسیر
 که از حجر سطوت از فارسی به عربی برده اند و بر تفسیر شرح البیان فی تفاسیر القرآن تقریظ نظم و نثر به شرح نوشتند
 که همه در آخر کسبیه مرقوم در مطبوع گشته و در جمیع ایام بعد نیابت و کفالت ریاست ممتاز بودند و در اینجا که در عین شبها
 به مقدم ماه مبارک رمضان ۱۱۸۳ هجری رحلت بردار ایضا کردند و در زمین بهو بل آسودند و همه اعدا تعاس
 ایشان خویش سید کاظم علی مرحوم اند پس از آنکه بیضا بهیچ فرزند ایشان نماند میر برکت حسن باور تیره ایشان درین ایام
 ایدیت بر قدمت تحصیلداری یکی از محلات منصوب اند و با سیر کاظم علی پشت خویشی در از عرفان اعدا تعاس
 فرزند و دم سید شاه خیر است علی قدم سده حضرت سید شاه ظهور محرمه اعدا تعالی بودند و آواز ایشان در علم
 صورت نسبت لغظ ظهور محمدی اوده تاریخ سال مذکور است با تقاضای این تاریخ جهت ایشان در تقوی و زهد و معرفت
 و عبادت بسیار بلند افتاده بود معلوم بهیچ و فزون عرفیه با در و طبع و کتب بکثرت در سن مولوی ولی اعدا و مولوی حمید
 کلمنوی از فضلا و فرنگی عمل کتاب فرمودند و در تفسیر است از مسند بزرگ و شریفی بخوانند و اخبار و باب گردیدند
 و در سفر دلی کتب علوم و فقه و حدیث و جز آن اند و است شمر آفاق سراسر محمد سوره که در تحصیل
 نموده و سالیکی شاه عبدالعزیز بلوخی و شاه غلام رسولی می خواند و در است آموختن که در زمان سید شاهان و شیخ
 در اهل طوبی بودند و در نماز جنازه این بزرگانان شریک بودند و نیز کتب سنت علوم را مشتمل بر حدیث و کتب
 و بلوغ الزام و نحو آن از میرزا حسن علی محدث که خود شاگرد امام علی بن ابی طالب است و در این زمان در مساجد است
 در این امور در سبیل خاطر ایشان بودی علی اعدا پیش از این در وقت آن عصر به آن وقت در این ایام بود
 فر و خود خانه سید سلطان احمد خورشید میر میر علی قنوجی و از آن مسافرت پیدا کرد و در این ایام در این ایام
 سید ابوی و سر قند مطر صطنوی مسافر چاره راه در هزاره زمین بشد و زمین بسر آوردند و با کتاب انواع فروع بر کتاب
 از علماء و مشایخ انچه بود اخطا از انچه قرائت صحیح است که ازین هر دو اسل اصیل ترین بهیچ این شیخ عالم محمد قاسم
 سر و آمدنی شاگرد قاضی القضاة حسین قطریان و از راه امام محمد بن علی شوکانی زمینها اعدا تعالی که را خود در دست سلسله

عقیدت مغرب بهر سائیدند

این سادون بزور بازو نیست تا بخش خداست بخشید

چون از حجاز به استهبوی وطن آمد در حفظ اوقاش گذریدند و ساعتی عمر سخا را وقت یاد آلی نمودند
تا آنکه کتر می باشد که بی ذکر سنه البسرا آید

ورد زبان و مونس جان است نام بار
یکم غیر و دو کمر سینه شود

عمر سلو عفا المدهنه وقتی که از کانپور بجانب کوره رفت و باز پس از پنج روز در حضرت ایشان در آن هنگام
از علی پور چیره تشریف شریفه که دره اندانی داشته بودند بگذاشتند زیارت مبارک ایشان دست بهم دادند و آن
مورانی و پیکر روحانی در نظر میگردد در ششده داعی اصل را بیک اجابت گفتند و بگذاشتند و بگذاشتند و بگذاشتند
محمد امده تقالی و بعد از ایشان حافظ سید سلطان احمد که فرزند سوم سید خیرات علی رح باشد نیز انتقال کردند
ایشان نیز از ذوق و شوق سلوک و عبادت و روشی پایشنی تمام داشتند و فرزند چهارم جناب میر و در ^{حاضر}
بودند که بر روش دو دان برکرامت و سیادت خود ماشی گزشتند انداخته تقالی ایشان در جمله عظیم آباد اتفاق افتاد
از اخلاف ایشان سید ریاض مصطفی و سید محمد مادی بودند که از علم و فضل خانان این جمله وافی دکانی داشته اند
ریاض مصطفی هم با اهل بیت خود که دختر سید ظهور محمد قدس سره باشد در و با می میضنه در ششده ریاض قدس خواستند
این صراط ماده تالیخ وصال ایشان است و پیاپی رحمت یزدان برین هر دو نازل بود و سید شاه علی خا فرزند
ارجمند ایشان درین نزدیکی بر عمده نیابت دفتر کل ریاست سوهال با مورانده و بصفاست گردیده و خصال حمیده
و شمائل پسندیده معروف و مشهور عاقلان هم تقالی سید محمد مادی در طلب علم بسوی دهلوی برآمدند و از نوعی ادب
و تحصیل کمالات بگذرد و استاذی شیخ مصطفی محمد صدیق الدین خان بهادر محمد الصدور دهلوی تکر در وقت آنکه نزل خوانده در همان دکانی است فراغ
از آن پیش دنیا افتخارند و این واقع در ششده هجری رود و حضرت امده لانا و لم فرزند اکبر ایشان و نوعی سید محمد شاگرد
مولوی فیض الحسن سمار پوری و جز ایشان درین نزدیکی از لاهور آمده بر خدمت تدریس بدرسه عربیه قضیه سیهون
دو که چندی سوهال از طرف دولت بر شش منصوب اند و دستگاه ایشان در علم عربیت و ادب بسیار خوب است و طبع
دارند و بجز اینها ایشان یکی قصیده به بیعه عربیه در آخر تحفه صدیقیه در لاهور طبع شده و این تحفه از استاذ مذکور
ایشان است دیگر قصیده عربیه در آخر کتاب الجواز و الصلوات مطبوع گشته و برادر خرد ایشان سید محمد یوسف
نیز تحصیل کتب متداوله نموده اند و هنوز بدان اشتغال دارند و طاهرا امده تقالی فرزند مخیم سید شاه خیرات علی
قدس سره سید تراب علی مرحوم بودند که بر امدادی سید محمد و بخش قنوجی مختص گشته انتقال ایشان تقریباً ^{بسیار}
بوده است دختر نیک دختر ایشان و الله مولوی سید محمد مذکور باشد و با جمله قریه چوره موطن و مسکن این کارگزار است

و بلور کاپی مرقد و تربت این بزرگان غمام هر سال کاپی که قباب عالی و سجده بلند و خانقاه وسیع را در سنگمان
 از این مشایخ و راجحان آسوده اند و در چهار تربت الهی بود و بهر اسم تعالی اجمعین و با یک فی اخلاص عملی بود
 تاریخ سید که در مشایخ عمارت یافته از شیخ محمد افضل ال آبادی قدس سر او پنجین است هر ملک بخاک کشته و در پیش
 قباب است آن که در مشایخ از دست سید شاه علی رضاصورت پذیرفته خوابه سعد الدین خان بهادر نواب که در
 جنبین آورده اند و خاک نام ز شوقش سجده پیش +

سید سید احمد کرامی مجتهد الحوزین فقر و فضل بود و پیر خود سید فیروز است و شاگرد در بعضی مکان مرو بود که از
 شاگردان شیخ لیق قنوجی بود و آخر بلا عبدالرحیم که قاضی مراد آباد و عالم کامل و تلمیذ بلا واسطه ملا عبدالحق سید کرمی
 بود و چون در قنوج نزل سعید خوانده بود وطن آمد و بسند در این شهرت و در تمام برگشت ناگاه در قنوج نشین گردید
 یکبار از همه پرداخت بحرین شریفین بستانت و از خیره آخرت فراهم آورد و در برگشت احمد آباد منزوی گشت شب
 به بسیاری و آگاهی میگذرانید و روزی در سلسله انگشته پشانی بهالم و عانی شافت آن که میگذشت
 من کاس کان صراجه کافور اتاریخ وفات است م

سید لطف احمد معروف بشاه که با بگامی قدس سر و ترجمه والد ایشان سید کرم احمد پیشتر گزارش یافت و کما
 از کمال دیار بگام و باعث فخر سلف و خلف آن مقام بود و لقب وی سید العارفين و سید اولیا است مرشد سابق
 و پیر شاه اعظم هر اندر عمر است و در ساگی دل از علائق صورتی با تکلیف برگرفت و اکثر بقا و چندر سیاحت کرد
 و در بریان پور خست شاه بران راز الهی را در یافت و از صحبت ایشان متقی فرا گرفت بعده در کاپی رسید و دست
 ارادت بپیر سید احمد و حضرت سید را نسبت با جناب نظری و عنایتی خاص بود و در وقت بیعت فرمودند و با هم بود

یکمذاتیم و این بیت بر زبان مبارک آورده اند

از بخار فیض پیر سخنان بزم رحمت است در پرده دار دیده که گشت ناسه را
 شاه فضل آمد فرموده شراب نایب میخانه سید احمد شاه که نوشید و دیگران در چشمید و در بگام از مقام سال
 در گوشه از و اقدم افشرد و با قاضی انوار معنوی شهر را چرخان کرد و طریقه انیق در تربت طالبان آن بود که گاهی
 بگشته کار غالب میساختند و گاهی بر ریاضت و مجاهده مشغول میکردند و ریاضات شاکه که آدمی را از من سبب از غیر میبود
 و از تلق پوشیدن و مرقع و ختن و خود را در نظر خلق و انمودن منع میکردند و از تامل و کسب معاش که سنت
 سید انبیا است نایب السلام بازمیداشتند میفرمودند مرد آن است که ظاهرش با سعاد خلق متفق باشد و با شرف

در یاد سوانی مستغرق و فتوح را خیره معینا نقتند و هر چه از غیب می رسد آشاده پیشانی صرفت میکند و خبر فقر
 و آرزو سازد و دیگر فتنه و اکثر اوقات خصوصاً آخر شب بیهوشی آید و میگفتند سیر صحرا و کشتار شمشاد و انار و سیب
 بر تپه اطلاق دارد و شکر شیمی بر تپه تشبیه تن در کمال غلبی و گنجینی و تکمیل ادای فرمودند و هر گاه از مقلان در صفا
 سخن میرفت تمام ذوق و شوق از زبان شریعت می تراوید و مستمع را حالتی که یقینی درست میداد اما کمالی که
 که بخواهد مجلس سستی در آن اتفاق دارد که کیفیت و خطراتی که مجلس شریعت یا تپه ای می باشد در آن
 و با آنکه سنین عمر از صد تجاوز کرد و حالت ذوق و شوق در عنصر مبارک همان تازه بود از انفس ایشان است که این
 محل ضرورت یعنی آنست که سر حقیقت در پرده مجاز گفته شود تا از چشم زخمها فغان محفو ظاهر ماند
 خوشتر آن باشد که سبزه ایران
 گویا آید در حدیث دیگران

ایضا اسلام عبارت از نفعی وجود خویش و اثبات وجود حق است ایضا محمد نام تشبیه است و اندام تنزیه ایضا
 شریعت فتاهای مردان است ایضا شریعت رنگ است و حقیقت بویون گل است بیخ جامع ترین آدمی بر سائر گلهها
 تفوق یافت و چون لاله و یا سمن بر که نام نبرد افتاد آن مرتبه یافت است
 کتاره گرد و خطر برای سیکران دارد
 میانه روز و جانب گهسان دارد

گویند سید جلال اعظم بخاری را که جدا علی نقیر جامع شریعت و حقیقت بود و گال سنگی می گفتند گویا از این است
 و نیز جامع بود میان جمال و کمال سنی بلست ایشان در آنکه واقع شده آید معیون فی نبات نهم و کریم
 و ظهور در قهر و جابکه و عشیا هر دو تاریخ رفات است میر آرد در سلسله اعلیٰ تشبیه مریدان است و فیضها اندوخت
 میر عظمت اندر شکر شجره اوست حاصل تمام طائفه اعلیٰ صوفیه است و از مشرب و مدت وجود چاشنی بلند داشته
 اگر چه ایم زندگانی در بلازمت امر ابرو آمد و نام هر وقت جمال بی رنگی در آینه رنگ دیده است و غنچه جمعیت از شاخه
 تفرقه چیده و اصل خرقه پذیرش بی حرج است که ظاهر مشایخ عوام باشد و باطن ماثل خواند انبیا علیهم السلام که اخص الخلق
 اشبه بعباد بوده اند و بطور سائر اناس بسر برده و کسایا بخانه کمال تجبیت می یابند همین رویه تغییر یافته است
 ینما یند شاخت مردان الهی کار هر کس نیست صاحب بصیرتی باید که محقق را در لباس مقلد دریا بدعوام از نقصان
 حسن در غلط افتند و ایشانرا از مجلس خود شناسند ضم ما را اعتقاد عوام بر امتیاز وضع شخصی را که وضع نواز وضع
 سائر آنس ممتاز یا بندونی پندارند و سر رشته اعتقاد بدست آرد ضمن ملاحظه الرسول یا کل الطعام و عیشی فی
 الاسواق شایع است و خطاب او یکنون لک بیت من و خورن و ترقی فالسیدان بعد از این مقال حضرت

متکلف شد بسند و بیس و اراضی معاش را بخدمت آوردند پاره کرد و مرید برادر خود سید العارفین است ریاضات
 شاق و فوق العاده کشید و حالت عجبی بهم رساند شبها پشتم کم برهم میزد و اکثر اوقات میگفت گاهی در رکوع و گاهی
 در سجود شب اصبح کردی و صدای حدیث شریفی احق بقصدت قل که شاه شدی اکثر بدیوانگی میزد و
 بی اختیار میگردد گریه و چنان میگشت نزد و نیم در دست میگریخت میفرمود این مرد است دست آوردن این
 جایز نیست از بس تشریع الهی احتساب بردوش داشت شبی نماز تراویح بجا داشت خواب نماند بر سر زمین آید سید
 فلیضک اقلیلا و لیکن اکثر در عین نماز بیوش افتاد و تا چند روز از گریه نیا سوز در آخر عمر قرآن یاد کردن
 گرفت است بیخ جزو یاد کرده بود که درین آثار برود و قدم او از کثرت قیام شبها آمانید و همان عارضه قدم ازین
 عالم بیرون گذاشت در سنه ۸۰۰ هجری بمکه انبیا و جنات تاریخ وفات

سید محمودی بن سید برج الدین بگرامی در صغری کلام اندر از بزرگ دو کتب درسی مرتب کرده اند و مرید شاه
 له باشد و جادو سلوک بقدم آگهی در نور دیده و مبداء را بنستی رسانید با شاه عالم پادشاه بسری بر و بسیار عالی مرتبه
 بند موصلا بود و قوت باطن بر وجه کمال داشت در سنه ۸۰۰ هجری شت لفظ رضوان الله تاریخ جلالت است

سید برکت الهدی بن سید اویس ملقب بصاحب البرکات از نژاد صاحب ثاب است شاه بازی مستانیاش
 صدره المنتهی که تازی است میدانش سموات علی شعشعه ولایت از حدیثش پیدار حیرت فقرانه باصیاش بود
 مده السیر بر آستان خالق گذاشت و قدم بر در محلوئی نغمه سودا میر و فقیر فرس آستانش بود و در گوئی سعادت و عینه
 طلوی و مغل می ربودند مرید سید مرزی است اما از میادوی عهد شباب آغاز ایام کمالت صحبت شاه له با لازم گرفت
 و عقین استعدادش بفریغ باطن پیر رنگ کمال پذیرفت و سنده خلافت و اجازت اخذ نمود و هم از شاه فضل انکه پوی
 تینا و تبرکات اجازت و خلافت ساند و در باره و توطن گرفت همیشه دست ایشار کشاوه میداشت و وقار شویا
 اخروی فراهم می آورد صاحب لفظ و شعر است و رسائل دارد در حقائق عظیم الهدی تاریخ ولادت است در ده شویا
 سنه ۸۰۰ هجری از عالم سفلی تافت و بگلگشت فرود آمدن اعلی شافت بمقتار و در سال بزیست رحمتید آل محمد فرزندان او
 بر در لیل رافت پدر تربیت یافت و خرقه خلافت پوشید در باره و بعد پدر کوس شویخت میخواست و حمای شویخت
 بعد تمام بگایهانی میگردد و در ازال امر از قلبن سبحانی داشت در گشتگان وادی شوق را از تانوبین بکمین می آورد
 و با تلب سنت سفینه نبوی تیر غریب می انداخت و در سنه ۸۰۰ هجری بکده اقدس خراسید

سید نجات الهدی معروف بشاه میان بن سید برکت الهدی که مرید است نلیفه شاه له است آوارگان طریق کثرت

بد از راه وحدت میکشید و در احیاء قلب فیض سیاهی داشت بر ادب انبیا کما یطغی کما یومئیه فی سائر
 شعر نیک میرسد و اوقات را بکلاوت قرآن و مطالعہ کتب حدیث و تصوف و حق پرستی معمور میداشت در شبها
 و این از قبایل سنی بر حید صاحب البرکات در بعضی رسائل خود موعظتی بر روز فرزندار حیدر خود نقلی نمود و نمبر در
 برادر بمضمون آیه کریمه و تعویذ اذن و اعیبه بر آن کار بستند و توفیقات ربانی تو تائیدات یزدانی فالانگشتند
 عبادت موعظت با انتخاب در بخا نقل کرده میشود آن محمد نجات آمد سناست باشند این چند کلمه نصیحت شده بر آن عمل
 نماید و این رساله را همواره با خود دارد باید که مشغول بیا و آنگی باشند و کتب فقہ و سلوک الفت نمایند و در مقام
 خود اجتناب نمایند و بجان مخلوق در مردم دنیا نزنند و بدین عالمی که دلی داشته باشد یا آنکه ظاهرش بدین است
 آری بسته باشد البته البته بروند و دیدن او را سعادت کونین دانند و بهیچ کاری و عطلی بجای آنکه کسی رجوع نکنند
 که سازند بکارها کار سازست و حسب الله برای کار خلق با هر کس تعلق و اجابت نمایند که با خفت ثواب است روزی
 ساکنی با این عبادت بیانی کاری فالنت کرده گذر کرده شد اکثر عزیزان با او تعلق شدند قبول نکرد گفت اگر نوسانی
 بین رقعہ نویسد ازین کار و انکار بگذرد عزیزان باین محتاج الی الله تعاضدای رقعہ نوشتن بکند و بعد پیش کردند
 ناپاچار این بیت نوشته شد

آنکه رخسار ترا رنگ گل به نسرین داد صبر و آرام تو از این سکین داد

خواند و باز آمد و خوانفته نمود بر حال در یاد او باشند و بهر آن نغز الی الله و کلا تقططوا من رحمة الله و
 نوکنی اصلی الله بد دل در جان و زبان جاری دارند و طریق ظاهر با سلوب دارد و الی پیش سازند و شعار درین
 بر پی تقید و تکلف کرده اند در بیغ میکنند و افانی همه جدا گیرین است که خود را آرام نهند تا که آرام نیابند حجاب
 با نفس کنند و بکلمه رجوع نشوند و بر خلق بر گیرند و اعتماد نکنند و با اینها ممکن نشوند سه

باغ مرا چه حاجت مرد و صنوبر است شمشاد خانه پرور ما از که کتر است
 تنبلی کفایت یا دیگر در عمل آرد که ای خدایت ز پیر طریقتیم یا دست
 تجو درستی صد از جهان سست نهاد که این مجوزہ عروس هزار دانا دست

انقصود علم بعمل پیش گیرند و بران مغرور نشوند و آرزوی آن کنند که چشم گریان و دل بر بران و عمل خالص و اجابت
 دعایه یافتند در ایشان و مسکن مسجد و آه در و ناک و اشغالی حال از مرد الهی و فیض عالم پناهی میر شود این همه دنیا
 بد مردم که دل با من عتاب کرد و جانم بیستاب نمود مطابق قول مشهور که خود نصیحت دیگر از نصیحت امی تا بهوار

موسیت سفید شد و دست همچنان سیاه است نظایر آنکه آراسته و اظننت تباد پس کار خود بنشین و بر حال خود غم و الم
نمای که احم سندان تو سوزد که دیگری را بمعیت پیش می آئی و کدام صیبه را مرا سر انجام داده که دیگری را از شاد و شاد
پس کن و وقت از دست مرده

بنشین پس کار و دیدن برودند ، اذنا فریق خود هستی سوز
این گدوم نمائی و جو فروشی تا چند همچنان پیش در میمانی و انچنان نمائی که می باشی چون نیکه نگر سیتم از ان هم تریم
کدال گفت آه صد آه

وقت عزیز رفت بی تا قضا کنیم ، عمری که بی حضور صراحی و بهار رفت
پس کردم تو بودم نموش گشتم بچشمش و فروش آمد و بودم باز بهوش رسیدم بخرج الحجی من المیت بمنه و کرمه
دلتی گویم لذتی و برکتی که درین کلام صاحب البرکات است و ذوقی و شوقی که درین کلمات قدسی سمات است بیرون
از حد بیان است تا کسیکه پاشنی اتباع شریعت و اقتدار طریقت دارد و صاحب حال باشد او را دیدن و شنیدن
آن چه فیضها که بر دل و جان از انی کانه من بچکار دیز و دوزخ نیرد و از مراد ابو الفیرو ابو النصر رسید و ارم که چون
بطلان این کتاب سعادت ناموزند و با بهر خلافت از صاحب البرکات این انصاح از جمله را از من گوش جان بماند
و دست رس و حسب آن کار بند گردند اگر چه عبارت خراین موعظه از صاحب حفظ باز است و از من بنسبت اما
از رحمت رحمن رحیم هیچ بند و اشم را اما امیدوار نیاید بود که گویند و گفته است

داد حق را قابلیت است با نیست ، بلکه شرط قابلیت داداوست
سید محب بگرامی از اعداد سید محمود اکبر است در عنفوان جوانی ذوق حفظ کلام ربانی بهم رسانید بر ابا انان حویلی
خود نشسته در وقت شش ماه قرآن را یاد کرد و تا این مدت گاهی از انجا فرو دنیا در و دای مع و فتوی بردوش
گرفت و خود را بقدر آن ارادت سید العارفین بست و کتان پستی بهتاب نماداده در انوار سردی مستلک گردید
حریر شعلا مارا آب می بافند ، کتان با شیب بهتاب می بافند

سر حال خود و شعار خود ساخت بشا بکه که یکس او را ازین طائفه نمیدانست سوره درزی سپاهی و معنی در یاد آئی
در سنه هزار و صد و هجدهم برگ اختیاری ببرد لباس سفید در بر کرد و بعد فراغ تلاوت بالای کت آمده و چادری بر خود کشید
بجواب رفت و جان بحق سپرد
سید عین الدین زینا صاحب مناب است در سادای شعور کلام الله را یاد گرفت و در عنفوان شباب

میل حق جوئی بہم رساند و عقبہ علیہ شاد با با اتر کم گزید و بعد کشف بہ بان شرف بعیت دریافت و در پویشیست
کہ اشدہ تلاطمی خالص بر آید و شوق کز آفتاب بجائی - مانند کہ شبہا چون می نمود از دل او اسم جلال با و از بندہ دم شنیہ
از اجبہ او عمر تا اتمام در گوشہ قناعت قدم افشرد و بجز روی زمین تپتی کہ بطریق در امانت رسیدہ بود اکتفا کردہ بسرمی برد
و با تمام ادا بہم کہتی پر داشتہ و تا نشیمنی ستائہ بود

سید لطف احمد معروف بہ بجز و میر برادر عینی سید محب احمد مذکور است اگرچہ خطا بر حال بلازمت امر می پرداخت
از فی انکذبتہ شمع نموت در انجمن می افزود خطی را فراز شروت صوری داشت بود و امر ہمت بر انجام مطالب
مستند ان ہمت سیکرہ بی تصنع تشریفہ ہوت و اسان بر قاستا و دوختہ بود مذکور کوشش بیغ در مطالع و تقوی
داشت گاہی نماز تہجد فوت نکرد و جمعیت شاہر و باطن ہوزگار بسر آورد در شاد از دہلی میگذاہمی آمد قنارہ بن
سکند رہ و قنوج قطاع الطریق زجختہ ز ہمامی کاری رسانید از بعد از یک ہفتہ ساغر ہوتہ احمد چہ مید کرد
رضوانعہ تاریخ مست سہ سلیم از دست بسیدار کہ نامہ بہ بکشت ناگہ از شکر افتاد

شیخ محمد سلیم در بدو سال چندی قاضی بگرام بود و آنرا با تمنا و علو ہمت خود را گذارہ کشید و مرید شاہ لہ ہاشم
و در شاد در ساک ہنرم من قضی بعبہ منتہم گردید کہ میر دیناری الحسنی الحسنی تاریخ یکتا است

شیخ محمد حاتم از زادہ شیخ محمد سلیم است با تارہ کرم و سبکی منیریت اکا ہر و اصفاغ شہر اہل ہاشم اہل ہاشم
سیر سائید نہ حافظ قرآن و عالم و شاگرد قاضی علیم الدین کچھروی بود و در زمان مقتدان بہ تیار آمد و بعد از شیخ
و استقلال در جودت می نوشت چون عمر او منصب قضا با و سپرد چندی بنا بر ضرورت وقت تشیت نمود
بیار دست بکار داشت و متاع دنیا را در میزان اعتبار نمی شمید و نہ وسیم در دست میگرفت آخر حال سر خط
ارادت شاہ لہ ناگہ داشت و جبل جان بہر داغ عشق مزین داشت بسیار خرق ہمت بود و سراپا ذوق و شوق
مجموع اشعار استازہ بخواند و امتزاز میکرد و میگفت سید محمد بن میر عبد الجلیل میگویہی از سر راہ فاشوی میگفتہم او
بر بندہ استادہ بود سلام کردم و خواستم کہ بگذرم آواز واد استادہ باشید و بتی از میرزا صاحب گوش کنید
ساعہ سین اورا تا کلیم الہودید نسخہ افسوس شد و بتی کہ در اعجاز داشت

و حالتی در ایشان مشاہدہ افتاد کہ در من تاثیر کرد و نیز گفت روزی بخانہ قاضی رفتہ بنیشت بسیار نمود و گفت
ایات امانت پدر خود بگیرد و این غزل امیر خسرو علیہ الرحمہ را کہ از والد ماجدہ شنیدہ بود خواندن گرفت بزوق
و کیفیتی کہ بزبان قال تعبیر نتوان کرد

این سوره هرگز که در قرآن مجید برود	یار قبا پست کرد ز نفس بیجان بود
پوسند و باز گشت مشرک کنگرگان بیب	غزوه زن مار سید ساخته و درید جان
این بیکر خامسوز را بنگردان برید	ست خراب مرا حاجت نعل است اگر
پایانه مرا در آرزو سگ در بان برید	نیست دلی چون منی در خورد شایب شاه
و روزی نامه ام تحسب سلطان بیب	برد و رخ از خون نوشت سر و دست جان

و الله اعلم بحکمته

شاه رحمت الله بگرامی وی سلطان العاشقین و برهان العارفین است محصور بود از غنم و انواع شعور او را در وقت نعل و آتش کرد خانان ترک داده ساغر عرفان نوش کرد و بوستانه در نمایات الوصال فرامید و طریق آزادگی بود که ششگلی پیش گرفت ساکنان یک چاه و کلایه و زنی جامه آتفا کرد و در کبچ مسیبه سکین گرفت و از حطام و زباله زده بر نماشت و گاهی لب بسوال سیج چیز با یکس نکشود و ابتدا حال مزرب مکر خوشی بر مزاجش غالب بود و آخر حالت اطمینان بهم رسانید مرید نیگرفت میگفت پیش ما مریدی و پیری حاجت است عزیز می چون بجه شد گفت نه فحش ارادت چیست اگر این است که در این قیامت بجا شایم از در حال غالی نیست در آن روز کله مسخ با فحش نیست در صورت ثمانی مرید شدن بی ناز و در صورت اول ما و شما آتش ایم جیف با نیک کشا اید در وقت از فحش آتش خود را مقهور و در غایت عظام هر صوبه بیشتر داشت تخم صحن انسان نبود بلکه هر شی که در نظرش خوش می نمود فریفته او میگشت و سینه است سر شوق بین سلامت هر جان نظری انگنم تمام حسن نظری آید اگر انسانی منظور شد تنها منظور نمی گشت تا ماشی حاضر نمی بود مردم شهر فریفته آزاد منشی او بودند او آینه وار هم گشتن بیک نگاه میدید هر کس میدانست بر من مهربان تر است تنای مرگ بسیار داشت و بازم اللذات با اگر زیاد میکرد طفل را نزد او آوردند که این تمیم است در حق او دعای بکنید فرمود این طفل تمیم نیست چرا که فرست و طفل محرم دادیم تمیم کسی است که اینها نداشته باشد در نفس اسپین و دست مرتبه لفظ حق بر زبان آورد در وقت انفاس رسیده عبد الوهاب بگرامی پرسید چه حال دارید این بیت فرمود خواند

ست ذوق عرفیم که نغمه قوسیه تو لذت آوازه در کام بهمان اندیشه

شامل رحمت الله تاریخ رحلت است که در ششلا بود

سید محمدی بگرامی سیاحت بسیار کرده و صحبت خلی از صاحبان رسیده فیضاگر ز آورده و سالدار یافت

تن شکن جان پرورد کشیده در علم دعوت و کسیر و جفر و طولی داشت مرید شاه ادب است نام برده شد طرفداری و
کیفیتی بهم رساند برق و اسونگی در خرم افتاد و نیا و نیا را پشت پازد و فرزند و یار و آشنا از هر یک گانه گشت
و دوام باد اسی صلوة و نوافل و اورا اشتغال گرفت و خود را در اورا سردی محو ساخت غلبه جذبات بجای زد
که بانگ آهنگ نغمه از خود میرفت و خلق و انتظار اب میکرد و از صدای سوزون بخودی دست میداد

و مضمون این شعر معاینه می شد

کسانیکه یز و ان پستی کنند با و از دلاب مستی کنند

خسب تا شام تا لهای دلسوز و صیهای جاگد از یک کشیده بسته نمی آسود

سبحی بنال راه فلک بر بسته اند هر چند در آمده در بسته اند

و را در خرم عهدی بجم و داشت بنال آنکه خود را در راه درین شریفین باخت و این سلف در سلسله روداد
سید غلام محمد طغی برادر زاده شاه ادب است و از خواص مریدان وی صاحب شرب عالی بود و نشأ فقر و درویشی
و اولاد داشت و در مجالس خلق و تواضع می زینت ظریقی ریاضت و مجاهد پیش گرفت و قدم بر ستم کمال گذاشته
بذروه تکلیف بر آمد و همیشه بشیوه سپاهگری کسب با ش ضروری میکرد و قتل و اشدون زده مشبه بر میر فی الله جولان
میداد در راه آباد گجرات در جنگی صعب جرحه شهادت پشیده در سلک احیاء عند بھو و ذوق منتظم
گردید و این واقعه در سلسله روداد بعد از خاری هر چند تفصیل کرد و تا اثری از سید او گل نگردد و می پیش از شهادت
رباعی گفته بود و از حال آینده اخبار نمود

در خلوت ماورای مایاری نیست یعنی که بغرض در عرش اغیاری نیست

ارواح مجریم ز الایش مرگ نار ابعث زه و کفن کاری نیست

سید قادری بن سید ضیاء الله واسطی بگرامی قادری الا سم و الطریقه صاحب عرفان کاشف الحقیقه بود
شای شریعت خزان نایب اقتنا میکرد و حافظ قرآن بود و عالم کامل شاگرد شیخ غلام نقشبند کهنویست سزوست
مناسک حج ادا کرد و زیارت طیبه طیبیه مستعد گردید که بلا و بقدر او را سیاحت کرده و از سیدین جمعی خرقه و خلعت
گرفته و سند سلی سته و سائر مقروات از مولانا سلطان بن ناصر غابوری اخذ کرد و اسانید اجازت هر کدام معین و
اسامی کتب در ثبت او مسطور است القصه با فرادان برکات بسند رجوع کرد و چندی در دلی بدایت و ارشاد طالبان
مشغول گردید و عاقبت الامر بگرام آمد و خلوت گزید جز اوقات نماز کم از خانه برنی آمد صلوات غمزه در مسجد جامع

معه او اسیر و امانت نمود و با حکان پذیر قرآن میخواند در هنگام در جوار رحمت آسودان لطفی جنات تاریخ جلست
 سید مرتضی صاحب تاج العروس شرح قاموس که ترجمه او در بابجه العلوم نوشته ایم فرزند سید محمد بن سید تقی در بی نوکوست
 میرزا او را در آثار اکرام نام سید محمد مقتدی یاد کرده و گفته کتب عربی تحصیل کرده و در حدیث سن توفیق زیارت
 زمین شریفین یافته در تلمذ باین سعادت فائز گشته و در امکان متبر که علم حدیث تحصیل کرده درین ایام در زبیدی
 اقامت دارد و نزد شیخ عبدالخالق زبیدی فن حدیث سندی میکنه حق تعالی در عر او میفراید و ترقیات بی کرامت
 نماید انتهی گویم وی شاگرد شاه ولی الله محدث شافعی نوی نیز است در تبحر که بظهور او دیده ام نوشته حضرت به نزاله
 فی دهلی و فانتا در مصر قاهره بودیم او را زبیدی مصری دانند و هیچکس نمی شناسد که وی از بگرام قنوج است از علم
 کمتر کسی باین علم و فضل در نقد و لغت و جزآن سسر آورده و شهرت و قبول یافته باشد چنانکه حق تعالی
 بوی عطا فرمود در حمد الله تعالی

میرزا طغیانی محیی اعلاش از اتزولی است و دانشه تکامل و عالم عامل است از در بیان شعور طریقه ترک تجرید و انقطاع از
 علائق دنیوی قاطبه اختیار کرده و سبق خدمت سید حسن سواد ناخوانده و بسید مزنی و دیگر فضلا آن عصر تلمذ نموده
 در طلبه علم تجرود طبع و قوت مطالعه و مباحثه اشتها داشت و بعد از تکمیل تحصیل در بگرام طرح اقامت نجات و قریب
 نسی سال تمام و اسپین در دیوانخانه میرزا محمد احمیل سکونت ورزید بسیار بوضع لطافت و نزاکت تکلم و وقار زندگانی
 کرد زبانی لطیف و بیانی شیرین داشت در رسانت عقل و روانت رای و ظرافت طبع مستثنی میزست قریب
 هفتاد سال برسد در این ایام علوم پر داشت و عالم عالم طلبه را از حقیقت شاگردی با وج استادی رسانید میرزا آزاد
 بگرامی کمیدر شیداوست او را باستانا لطفتمین یاد میکند وی گفته شکست نفس معراج انسان ست میفرمود حرف
 خاصی از عامی شنیده ام که بسیج وقت از خاطر فریود در دلی از کوبه میگد ششم جمعی کثیر از کناسان بقریب طوی کناسی
 در مکان مجتمع بودند و با دفروشی شاخوانی این قوم میگردیک کله او در دل من موثر افتاد حاصل کلامش اینکه شما بهترین
 مردم اید در آخرت زیرا که در میزان قیامت هیچ عمل نقییل تر از شکست نفس نیست و این وصف در شما بهتر است یافت میشود و فرمود
 شخصی حاکم بگرام بود و فی جمله مناسبی معلوم داشت روزی از من سوال کرد که معنی فرض کفایه یعنی من نمیرسد که اگر کی فعل را
 بجای آورد هم بری الذمه میشوند و الا همه آثم گنهم این فرد ظاهر است مثلاً شما بر سر قریه میرود اگر کی از اهل قریه آمده اظهار
 اطاعت کرد هم نامون میشوند و الا همه با خود آنجناب در شلا انجمن روحانیان بر او فروخت میرزا آزادی فرماید که
 چنانکه ابو الطغیانی صحابی رضی الله عنه آخر جمیع صحابه روی زمین است که در سنگند در مکه معتقدترین عالم بود و بعالم قدس آورد

قال الشيخ مرتضی العروسی
 بالسیاسة النبویة من سواد
 فخره الله سبحانه و تعالی
 و سید مرتضی العروسی
 و در تلمذ باین سعادت
 فائز گشته و در امکان
 متبر که علم حدیث
 تحصیل کرده درین
 ایام در زبیدی
 اقامت دارد و نزد
 شیخ عبدالخالق
 زبیدی فن حدیث
 سندی میکنه حق
 تعالی در عر او
 میفراید و ترقیات
 بی کرامت
 نماید انتهی
 گویم وی شاگرد
 شاه ولی الله
 محدث شافعی نوی
 نیز است در تبحر
 که بظهور او
 دیده ام نوشته
 حضرت به نزاله
 فی دهلی و فانتا
 در مصر قاهره
 بودیم او را
 زبیدی مصری
 دانند و هیچکس
 نمی شناسد
 که وی از
 بگرام قنوج
 است از علم
 کمتر کسی
 باین علم
 و فضل
 در نقد
 و لغت
 و جزآن
 سسر
 آورده
 و شهرت
 و قبول
 یافته
 باشد
 چنانکه
 حق
 تعالی
 بوی
 عطا
 فرمود
 در حمد
 الله
 تعالی

آنجناب آن خطا و سلف بگرام است که از دارقانی برافین جاودانی استخوانی آزاد در قصیده دارد در شان او
که مطلع آن این است. هـ

بالاحبة سار وافی التباشیر فاسوج یومی کا حدائق الیعا فید

شاه عبدالرزاق ساکن بانسه قدس سره ابتدا بحال بنو کریمگی کسب معاش میکرد و آخر ترک اده عمری در سیاحت
گذرانید و در فوجی کجرات احمد آباد شرف خدمت شاه عبدالصمد فناور یافت و حلقه ارادت در گوش کشید و مقصد
اعلی قانز شد و اوطین باهوت برگشت و و ام لیا س بطور ایل در نیامی پوشید و بشغل زراعت کسب قوت حلال میکرد
چون بر بانی ساطع داشت وضع و شراعت منقاد شده نده علماء فضل فاشیه ارادت بردوش کشیدند و آنکه امی
محصن بود آبات قرآنی را از بر خوانده فومی تفسیر میکرد و حقائق و معارف بیان میفرمود که دانشمندان را حیرت
درست میداد و فاشیه در ششک واقع شد

سید غلام علی بن سید لوی بگرامی متخلص با از حسین و به طبعی جنتی مذموب پستی شرب در ششک لباس سستی پوشید
و در ایام آن گاهی سرشته تحصیل علم پرست آورد و در کتب سی از بهایت و شایسته و جمله و بس میر غنیل محسب مذکور
طالب شرافت مرتب گزرا نید و لذت حد میشد و سیر زوی و فنون ادب از خدمت جد خود میر عبدالجلیل انخد نمود و عروص
و قافیه و بعضی فنون ادب از سید محمد خاں خود نمذ کرد و در ششک شرف بیعت شاه نده با قدس سره اندونست و در ششک
باراد هج برآمد و در مدینه منوره و کجاست شیخ محمد حیات سندی سند قراوت صحیح بخاری و اجازت صحاح سه و سایر مقروآت
فرگشت این سند بقلم مجیز نزد محرم بطور موجود است و در کجاست صحبت شیخ عبد الوهاب طنطاوی مصری دریافت و بر
از فواید علمی کسب نمود و طنطاوی سر آمد علماء عصر و تزیل که معتقد بود در ششک بجنه المادی خرامیدوی نظم عربی
ایشان را به سبب تحسین کرد و آنرا در ششک نشین و معنی آنرا نفس فرمود سیدی است من عتقا الله میر آزاد سفیر ای سن
ازین نفس مبارک حضرت شیخ که در حق این سرا پا گرفتار سرزد و امید واریا دارم انتی گویم جناب آزاد را استاد
مژده آزادگی داد و صدیق اکبر حضرت رسول خدا صلا عمیق لقب بنشین چون من گناهکارا سیرا کوزار هم نام آن
خلیفه پیغمبر مختارم امید با دارم که مرا هم ببرکت آن نام و لقب از آتشش دوزخ برهانند هـ

فی الجله نسبتی جو کانی بود مرا بلبل همین که قافیه گل شود بس است

احاصل جناب آزاد بعد از حج و زیارت وارد اورنگ آباد گردید و در تکیه شاه سافر نقشبندی گوشه انزوا گرفت و بعد از
چندی اکثر بلاد کن را سمرشق قدم سیاحت فرمود و با بسبب صناعتی سرمد بصیرت او شد خود میفرماید از ان

روزی که نامیده: خلاص با آستان بیت آمد و شناسیدگی از رسوم اجناس روزگار بهم رسید و معنی تخلص آزاد
 بقدر استعداد جلوه افروز کردید امتی وی را با نظام الدوله امر رنگ شمشید خلف آصفجاه ربط معنی اتفاق افتاده بود
 و موافقتی خاص دست بهم داده چون نواب بعد از پدر برسد ایالت و کن نشست بعضی یاران دلالت کردند که حالا
 هر چه که خواهید میرست اختیار باید کرد و وقت را غنیمت باید شمرد و فرمود آن آید شده ام بنده مخلوق نمیتوانم شد
 دنیا بنده طاعت میماند غرض از آن مغلان است زیاده حرام و این شعر فرمود خواند

دین: یار که شناسی برگد انجمنند غنیمت است که با اینهمه با بخشند

کلاه تزکیه نفس شکستن عهد مهرنگی با آینه جبر بر نامستن است ایامت آتی را حق مست بر زبان کبکی توحش ادا
 نتواند شد ایزد سبحان سر و آذینت را نشو و نمایی استقامت کرامت نماید و گل سرسبد تو فنیق را آب در رنگ
 ثبات مرحمت فرماید وی هم در تازی و فارسی می بیند و نیز از علمه دارد و دیوان شعر فارسی در دیوان عربی
 و موافقت فراوان از وی یادگار است و اکثری از آن نزد این خاکسار موجود لطفی و ملامتی که در زبان بدل انجمنند
 هرگز احدی از معاصران و پس آیندگان او را نصیب نشد و و است بلند می که در محبت سرالمی خاتم غیر این مصلحت
 و در ایامی داشته اند نماید درین است عشرت شیرین بیاری داده باشند قدرت معنی آفرینی و قوت سخن سخنچینی باقصاست
 عبارت و بلاغت شارت و در ابائی ترکیب و خاطر فریبی حسن بایفند همه خاصه مخصوصه است آن که ام لفظنامه
 و پرکار است که خلدیم خامه جاد و نگار نویسست و آن که ام معنی تازه و درست از حکم و حقائق و معارف و حسب ذوق
 و شوق و معاند که با گران افکار در برابر او نه هم نشنند عصر است و هم عارف و هم در هم فاضل کامل است و هم ناظم
 تا شراغل خود ترجمه خویشتن در کتابهای خود نوشته و هم این بنده و دیگران در تذکرات او بزرگان آورده درین محل بویست
 کنایت دارد که گفته اند نوشته شد

شیخ محمد حیات سندی محدث مجتهد مدنی روح از علماء اربابین و علماء محدثین است نام پدرش ملاخلاریه بود از قبیل
 چاچر ساکن اطراف مل پور از توابع بکرات سوله و نشا شیخ سندی در آغاز جوانی توفیق حج یافت و در
 مدینه متوجه توطن و تامل کرد و کوه تحصیل علم پرست در با وجود فقدان معاش استقامت را کار فرمود و نزد شیخ
 ابوالحسن سندی کسب کمالات نمود و بر بنی پیش شیخ عبدالعزیز بن سالم بصری تلمذ کرد و تمام عمر در خدمت علم حدیث مشرف
 صرف ساخت و تجوی عظیم درین فن اشرف اندوخت و بمرتباً اجساد برآمد و تلامذ و تعلقید از گلو فرود آنگذند و همیشه
 ناشر علوم لطیفه و عام اوقات شریفه بود خواص و عوام حرمین مکرین و مصر و روم و شام اعتقاد و اخلاص خاص

در مقدمه ۳۳۰ اتفاق شد
 در مقدمه ۳۳۱ اتفاق شد
 در مقدمه ۳۳۲ اتفاق شد
 در مقدمه ۳۳۳ اتفاق شد
 در مقدمه ۳۳۴ اتفاق شد
 در مقدمه ۳۳۵ اتفاق شد
 در مقدمه ۳۳۶ اتفاق شد
 در مقدمه ۳۳۷ اتفاق شد
 در مقدمه ۳۳۸ اتفاق شد
 در مقدمه ۳۳۹ اتفاق شد
 در مقدمه ۳۴۰ اتفاق شد
 در مقدمه ۳۴۱ اتفاق شد
 در مقدمه ۳۴۲ اتفاق شد
 در مقدمه ۳۴۳ اتفاق شد
 در مقدمه ۳۴۴ اتفاق شد
 در مقدمه ۳۴۵ اتفاق شد
 در مقدمه ۳۴۶ اتفاق شد
 در مقدمه ۳۴۷ اتفاق شد
 در مقدمه ۳۴۸ اتفاق شد
 در مقدمه ۳۴۹ اتفاق شد
 در مقدمه ۳۵۰ اتفاق شد

داشتند و از ذات بنامین کسب بركات نمودند شیخ محمد فخر زاده آبادی شاگرد رشید اوست وی لفظ فارم علی
که نام آزادوست تنها علی نوشت میر آزاد در جواب بگماشت که مسلم روایت میکند از ابی هریره که آن رسول الله مسلم
قال لا یقول احدکم عبدا لله وکل نساءکم اماء الله و لکن لیقل غلامی و بنی و بنی
و فتای و فتای و بنی آورده لا یقل احدکم عبدا و امقی و لیقل فتای و فتای و غلامی شیخ این جرت را
از وی قبول داشت و چه خوب واقعه شد آنچه این بنام تاریخ بغداد در ذکر احمد غزالی آورده که نویسنده تاری در مجلس
او این آیه خواند قل یا عبادی الذین اسر عنی اعلی انفسهم انتم فقال شرفهم بیا الاضافة الی
ففسه بقوله یا عبادی ثم انشد

دهان علی اللوم فی جنب جہا
احمد اذا نودیت باسمی و انی
وقول الاعادی اندک الخماج
اذا تبیل لی یا عبدا الصمیع

وفات شیخ محمد حیات قدس سره در سال ۱۰۰۰ و در بقعه مبارک تقی مدفن گردید
شیخ عبد اللطیف امری در بغداد ان شباب همت با مر از فغان صوری گماشت و مدت در قنوج و بلگرام
علوم پرداخت و بعد مست شیخ صیب آمد قنوجی بیعت کرد و نقد مستی در بوته ریاضت گذاشته سرایه کسری مختی بست
آورد و در آخر عمر بین شریفین شناخت و قریب پنجاه سال در امام القری شرفا الله تعالی بسر برد و هر سال حج کرد و
نسی فویت بدین نام نوره رفت لطیف طبع رفیق القلب بود میر آزاد تقریب سفر حج پنج ماه در کتخانه او بود و سفر
مرو تا ازین عزیز مشاهده شد که جز زبان بی زبانی او نتوان کرد و مصاحبت و مجالست او اوقات بجز نور وافر
گذشت جزاه الله تعالی خیر ایشیت نشین تاریخ وفات اوست که در شکل اتفاق افتاده

لیلی خرد مولد و منشا او بگرام است آورده اند که پدر و مادر خواستند که او را که خدا سازند اما کرد و آخر گذشت
و مرا هم طوی شروع کرد و در وقتیکه که شاطره او را آراسته جلوه آورده جلوه دیگر نمود و تبسم کنان در انجمن روحانیان
خرامید مادر و پدر از مشاهده این حال رنج شدند و با همان لباس و زیور زیر خاک سپردند و از آن خبر یافته شب
بر سر تربت او آمدند و خجسته که قبر او را و کرده زیور و لباس بستند آنرا بکرم قادر مطلق تعالی شانه گلستان تابیا
شدند و در مقام میرت خزه ماندند صبح از ظهور این کلامت شوری در خلق افتاد محله خرد پوره بنام اوست

سید حسن سید محمد بن اصفه الله القنوجی اعمدینی البخاری قدس سره نسبت این پیمارده واسطه بیعت علی بن ابی طالب
ابو عبد الله جلال الدین حسین خدوم جهانیان جهان گشت میرسد و نسبت اقصی سیدنا علی اصغر نام زین العابدین

بنام همام سبط اصغر حسین بن علی علیه السلام شهید کربلا می پیوندند و در نفس از ائمه اهل بیت نبوت ترتیب در
 در اسلاف تا ما روی داخل اند امام علی نقی و امام محمد تقی و امام علی رضا و امام موسی کاظم و امام جعفر صادق و
 امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام حسین و علی مرتضی در پنج سالگی بی پر گردید و پاپا با من الحیدر ک بیتما
 خاوی کشید او اهل فنین فارسی در وطن حاصل کرد و مختصرات علوم آئیه جلعه درس مولانا صدیق الباسط قنوجی کتاب
 نمود و غالب مولفات استاد را بقلم خود نوشت و در اقران و اناشیر آورد و مولوی نعیم الدین و مولوی عظیم الدین
 قنوجی و مولوی قادر بخش نبوری از جامعه درس او بوده اند و بعد از وفات استاذ بکنه نوشتافت و از مولوی محمد نور
 متوفی در سنه التحصیل فغانل صوری و سنوی فرمود پس بدین وقت و مولانا شاه عبدالعزیز و مولانا رفیع الدین ابناء
 سند الوقت شاه ولی آمدی شد و بلوی قدس سرهم را در یافت و مراتب کمال را تکمیل رسانید و یکی از اخصیه علوم
 کتاب و سنت و فقه و حدیث و اصول و تفسیر و تذکیر گردید و بیعت چهار دوست سید احمد بریلوی مجری و اشتهار شرف
 نمود مولانا محمد اسمعیل شهید و مولوی عبدالحی مردم و مولوی حیدر علی نزل لکنک نجلیا اجاب و اصحاب او بودند و بعد از
 بیعت همراهِ پیر طریقت چندی در غزوات کفار گذرانید و بر کائنات که امانت مسافر ذرا هم آمد وقتی که سید احمد قدس
 در بان کوث در سنه ۱۲۳۰ جام شهادت کشید و شربت موت امر شهید وی رحم و قنوج پاپا با من عزلت در آورد و بانگزار
 زهرت از دیار هند خاموش نشست و اوقات شریف را مشغول درس و هدایت و ارشاد و تذکیر ساخت و خلقی کثیر را
 با نفسی مراتب تقوی و طهارت رسانید لا اقل ده هزار کس از مردم اطراف و جوانب این بلده در خدمت وی موفق بود
 و از بزرگ گردید و از اشراک در روح و تعلیمات احیاء و اوقات بتدبیرش تدعاه و خاصه خوارق و کرامات بسیار
 از وی حکایت کنند همان سید طایع قنوج و طهارت صلی یکی از آثار خیر و برکت او است در زهد و قناعت و صبر و تحمل و ضای
 و تسلیم و جمل اخلاق تمیده بر طبق کتاب و سنت مطهره آیتی بود و در سوز و گداز و در درو و محبت و حلالت و حال و غفرت
 طبع و لطافت منش علامتی شبها نماز کردی و در گریه شدی و به بدین منگری از منکرات شرعیه گوئی روی مبارکش
 برگردیدی و تا توانستی تفسیر آن بدست نمودی و در نه لامحال زبان بگویش آن و منع از آن بکشودی در فری و صلابت
 در دین نموده عمر فاروق بود و در حیا یادگار ذی النورین با وجود و راستگی خاطر و آزادی دل و بی تعلقی بمعاش دنیا
 بسی خوش گذران بود جامه و طعام و مسکن و مرکب نیکو داشت همان نواز مسافر پروردوستی دوست بود تمام عمر در
 تو نگری نرفته و در لغتندی دنیا خواه را بر در خود راه نداده و در امر بعرف و نهی از منکر بقصیری از خود راضی نشد
 گویند دل سنگ از تاثیر تذکیرش موم گشتی و احدی را از امر او و علماء در بنام او مجال سخن دست بهم ندادی و در ^{الفصل}

یونیه من لیشاه هم در صورت صاحب جمیت و جمال بود و هم در سیرت کمال با کمال در رو بدعات و روافض و شکستن
 رونق بازار ایشان آنچه از دست و زبان وی آمده معروف در یار سبب و استغنائیکه در ترک املاک و اموال جا بد
 پذیرا و نور خود از وی بطور رسیده مشهور اصحاب هم منصب نوابیت پر برگ داشت و هم پشت پابرنگو که تقوی و متعهد
 متر که بزود هر چند تالیفاتش در هر سه زبان عربی و فارسی و اردو بسیار است و همه گویند بظروف طبعیات اوست
 اما این بظرف از دستخط خاصش در کتابی یافته شد می نویسد که آب نیابرد و قسم است یکی از چشمها و دیگر از چشمها آب چشمها
 از برای شستن با ماست و آب چشمها از برای شستن ناما از چشمها برای جامها مشکلی و از چشمها برای ناما مشکلی
 این ذره بمیقار کمین پور بنی و دانش و شعور اوست و از میان فرزندان او را با دعه خاصه مخصوص فرمودی و از قبول
 و در و نه خاطر التفات و محبت زائد بود و شتی امید دارم که از برکات آن دعوات محروم نشوم و متصل امر ناگزیر بقا و
 مبارک با ذر دیگر مسلمان و اسلان خویش مسرور گردم رب اننت ولی فی الدنیا و الاخره توفی مسلما و الحقیقی
 بالصالحین و اجعل لی لسان صدق فی الاخرین

ابو الطیب صدیق بن حسن بن علی الحسینی القنوجی البخاری ختم اسد با حسنی و اذاقه ملاوة رضوانه
 الا سنی گرد آور این نامه است و شور افکن این حکایت که نظر با تقابل مورسی در تمام تعریف نسبت خود بگوید نتواند
 که این بطنه مولی و فله که کید بتول است الم اما نظر با اندام نسبت معنوی می ترسد که چون دود عار آتش و چون گرم
 ننگ آب نگر دود

هر جا که از بلندی و پستی سخن رود از آسمان بلند تر و از خاک کمتریم

بیشتر در صفت فعال علماء حدیث و قرآن رتبه و شناسی بهم رسانده است و درین انجمن نیز خود را اطفالی این اعزاز کرام
 ساخته گزارش میدهد که وی در سنه دو از ده صد و چهل و هشت هجری از عالم پاک جان سفر بسوی این کالبد
 خاکدان کرد و از بقا بقا و از فنا بقا و آرزید از غایت شرم و دوفور حیا و نهایت آزر م و فقده ان و فنا نشود این نام خود
 بر زبان خامه گذرانیدن و در چمن این دو و لقمندان و درین چون سبزه بیگانه خود را رویانیدن اما از آنجا که تا از شکم مادر
 بکنار پر آمده شور عشق و محبت و فغان در دو الفت خمیرای لطینت اوست و در بستگی بظالفة کلام حضرات صوفیه
 عالمیت تمام دور یافت احوال این طائفه علیهم السلام از ازل آزال در هر دهر متلع جمیت و ملاک سکنینه طبعیت او

چنانکه گویند گفته است

لها احادیث من ذکر الودتغلمها عن الشراب و تلیمها عن الزاد

ومن جد يشك في احقادها حاد

لها وجهك في التنصيص

روح القدرم فتحي عند صيغاد

اذا اشتكت من كلال السير احد

لا محاله درین مقاله من میدل خود را در صف فعال این درویشان دو قسمند جا سید هم و یا سید حصول و وصول بر کات

ایشان نغمه تازه در ظهور بیان سید م م

گرچه خردیم نسبتی ست بزرگ / ذره آفتاب تا با نیم

در یافته باشی که بوم و زاد تو این محسود حقیض و اوج همان ویرانه کنه شاه آبا و تفریح مست که از عمری دراز

از آن خاک جدائی نقد وقت اوست و تا بغرب و وطن و فرقت این آن مسکن ساخته خود را چون تیر از کان بسته

هر دم غم سگالی را بدت یافته و با بی حال از دیکه از ملکوت آسمان بنا سوت این خاک که از پیوند گرفته و این

جهان گذران بی نمود و نشان را بچشم عبرت و مقلد خبرت دیده نخستین آفتاب آسمانی که بتقدیر سانی بر سر وی نرسد

آن بود که در پنج ساگی از عمر و روز و فلک گردیمی بر تارک حال او بخت

مرا باشد از حال طفلان صبر / که در طفلی از سر بر نشتم پدر

مادر مهربان که خاکش سبز باد چنانکه تواند شدن بجان کندن و نشسته و گریسته ماندن بکنار عاطفت پرورش کرد و آن

تو دل در دمسند نواز شها فرمود و در آموختن و بر نماز ستاده کردن و بروزه خوگر ساختن کشتش و کوشش نمود تا آنکه

اندر آن آشنائی باین چیز با دست دارد درین اثنا روزگار شنباب آمد و جنون که شعبه از جوانی مست بر سر حساب

پاره از زندگی در سر کار و بار کتاب خوانی و کار دانی گذشت و شمه دیگر از جوانی چنانکه افتد و دانی در روز و گداز

هر دو فاداد اسف بر آرد

بما جز عشق بد خویشان نیاموخت / خدا ابری دهد استاد ما را

آخر کار بعد از خرابی بصره سفر رفتی پیش آمد و تکمیل مراتب تحصیل صورت بست پیش فاشه فراغ چون آبی در کوزه

و نانی در کاسه بودم فامشوانی مناکجهاد کفای من رزقه را از برای جان خودی نی بلکه از برای وایستگان

خود کار بستم و با خاطر بی پرداغ و دلی میداغ و حسنه بی چراغ جاده سیر و سفر میوم و در آنکه به پال بزبان

فراندهی نواب سکندریکیم مرحومه اقدام تو رفت افتادگی درین دیات جاگاه اغوا ختم و حصه بزرگی از عمر خودی

با وظیفه مختصری و شغل مختصری در ملازمت و سب بسر بردم

اسی تقریب اوس گل من رسد / منتین من شکسته پسته کی

و فوراً بملاحظه انوار جهان و جهانیان در کنار زهد و تقاضا بدون شکایت و حکایت پروردگرم و نام تو نگری و
 آسودگی بر زبان برودم تا آنکه بعد از سپری شدن روزگار امارت شش و پیرود کردن آنم جوید نوبت صد نشینی
 بانوی کاشانه دولت و بزم آرائی فرمان ده جهان ایالت نوابشای جهان بگم غنظا الله تعالی و سلم رسید در تاریخ
 ۱۲۹۵ هجری جازبه طیبیه سوی خودم کشید و عثمان اختیار از دست برود و تو میر خرد از پای بر افتاد و صبر جنت
 از خاطر محزون بیرون نهاد چاره نماید بجز دیوانگی کردن و دل از خانان برگرفتن و در وادی غزیت افتادن برای
 نمودن چو بیابان گاه عالم پناه خلاق عالم و زراق بنی آدم رفتن و خود را در جرم محترم گرد کعبه چون پروانه بحالی شمع گشته
 گردانیدن من فدای جلوه جمال ام القری و صید بسته فقر اکسایم المته الوری پیش ازین خوابی دیدیم که در مری
 میان بحر محیط نشسته ام و بکله معتقد میروم باز برگردیدم که در جرم محترم حاضریم و در کوی و برزن آندای برکت آثار
 میگردم کت سوم در بنام خود را در سنگ مرینه طیبیه یا تم و در دیوار بر بوع انجامد نظر آدم و آیاتی چند که شیر غرام
 باشد لمن عجیب و سورت دکش در فارسی زبان شنیدم هنوز ذوقی آن خواب در و در من است و از آن وقت هرگاه
 آن رویا بیارم می آید سلسله شوقی می جبینا تا آخر جمله لطف رحمانیه و عنایت محمدیه مرا از خود دور بود و شکر از ناتوانی با

همت برق آسمان میر کرامت نمودن این سلسله و بیچ سلسله نوجوه

من از بوس بجز کعبه دان اشاد میگردم	منی مالیه دنیا قدرت کسی را یاد میگردم
زیارت نمودم کعبه را از گردش رنگی	بکلم شوق طرب تازه ایجاد میگردم
درین دار الامان مشتاق تیغ قاتل بودم	ز بیانی طوایف خانه سیاه میگردم
چو آواز جرس از گاه و آن هم پیش میرفتم	بیا و بسلی ممل نشین فریاد میگردم
بسوا ما غز الا ز اسلام از دور می گفتم	بگشت نماز من بوسرگی و شمشاد میگردم
ز عکس غیر صافی در ششم آینه دل را	بصاحب خانه این خانه را آباد میگردم
اگر آرد پای من از کار و مانندی	بپای هستی و الای خود امداد میگردم

سپس بمری قائم توفیق در بهر سعادت رفیق از کعبه معتقد ام شرفبار و بسفر طایفه طیبیه آوردن و بدگاه بعضی ابناء
 حضرت امام الحرمین و رسول الثقلین رسیدن و جبین نیاز بر آستانه رب العزت بمسجد بر برکت و حرمت نبوی مسودن
 آرزو کردم زیرا که اوست قبله حقیقت موحدان و زمزم مشرب عارفان و مقام وصول و اصلان کنان
 تابان و موقوف عرفات عاشقان و مناسی امن و امان دل دادگان است